

درباره‌ی انقلاب ما

(به مناسبت یادداشت‌های ن. سوخائف)

۱

در این روزها یادداشت‌های سوخائف را درباره‌ی انقلاب ورق می‌زدیم. به ویژه خشک‌مغزی دموکرات‌های خرده‌بورژوازی ما و نیز کلیه قهرمانان انترناسیونال دوم به چشم می‌زند. این‌ها صرف‌نظر از این که فوق‌العاده ترسو هستند حتی بهترین‌های‌شان وقتی صحبت از کوچک‌ترین انحراف از مدل آلمانی به میان می‌آید، با ملاحظه‌کاری و عدم ابراز نظر از مواضع خود محافظت می‌کنند. صرف‌نظر از این خاصیت، کلیه دموکرات‌های خرده‌بورژوازی، که در سراسر انقلاب به حد کافی آن را بروز داده‌اند، تقلید برده‌وار آنها از گذشته به چشم می‌زند.

همه آنها خود را مارکسیست می‌نامند ولی مارکسیسم را به‌طور غیرقابل‌تحمیلی خشک‌مغزانه درک می‌کنند. نکته قطعی را در مارکسیسم که همانا دیالکتیک انقلابی آن است، به‌هیچ‌وجه نفهمیده‌اند. حتی رهنمودهای مستقیم مارکس دائر براین که در لحظات انقلاب حداکثر نرمش لازم است برای آنها مطلقاً غیرمفهوم مانده و حتی مثلاً رهنمودهای مارکس را در مکاتباتی که به‌خاطر دارم به سال ۱۸۵۶ مربوط است و در آن مارکس اظهار امیدواری کرده است که جنگ دهقانی در آلمان، که می‌تواند وضع انقلابی پدید آورد، با جنبش کارگری پیوند یابد. مشاهده نکرده‌اند، و حتی این رهنمود مستقیم را مسکوت می‌گذارند و همانند گربه‌ای که در حوله‌وحوش کاسه‌ی آش داغی بگردد، در حوله‌وحوش آن می‌چرخند.

آنها در کلیه رفتارشان خود را اصلاح‌طلبان ترسویی نشان می‌دهند که می‌ترسند از بورژوازی حتی انحراف جویند تا چه رسد که از وی بگسلند و در عین حال ترسویی خود را در پرده گستاخانه‌ترین لفاظی‌ها و لاف‌زنی‌ها مستور می‌دارند. ولی حتی از لحاظ صرفاً تئوریک هم عجز کامل همه آنها برای درک ملاحظات زیرین مارکسیسم نمایان است. آنها تاکنون راه معین تکامل سرمایه‌داری و دموکراسی بورژوازی را در اروپای باختری مشاهده کرده‌اند، ولی نمی‌توانند حتی تصور این را بکنند که این راه را فقط در صورتی می‌توان سرمشق (¹ mutatis mulandis) قرار داد، که در آن برخی اصلاحات (که از نقطه‌نظر جریان کل تاریخ جهان به‌کلی ناچیز است) به‌عمل آید.

اولاً- انقلاب ناشی از نخستین جنگ امپریالیستی جهانی. در چنین انقلابی می‌بایست صفات نوین یا صفاتی که همانا بر اثر جنگ تغییرشکل یافته بروز کند. زیرا در جهان هرگز چنین جنگی در چنین اوضاع و احوالی روی نداده بوده است. تاکنون ما مشاهده می‌کنیم که بورژوازی غنی‌ترین کشورها نمی‌تواند پس از این جنگ مناسبات "نرمال" بورژوازی را روبرو کند و حال اینکه رفرمیست‌های ما، این خرده‌بورژواها، که خود را انقلابی وانمود می‌کنند، مناسبات نرمال بورژوازی را حد نهایی (که از آن نمی‌توان فراتر رفت) شمرده و می‌شمرند و ضمناً این "نورم" را هم فوق‌العاده قالبی و محدود درک می‌کنند.

ثانیاً- آنها به‌کلی از این اندیشه بیگانه‌اند که با وجود قانون‌مندی کلی تکامل سراسر تاریخ جهان وجود مراحل جداگانه‌ای از تکامل که نماینده خودویژه‌گی شکل و یا ترتیب این تکامل است، نه‌تنها به‌هیچ‌وجه نفی نمی‌شود بلکه برعکس مفروض است. مثلاً حتی به ذهن آنان نیز خطور نمی‌کند که به‌علت قرار داشتن روسیه در مرز بین کشورهای متمدن و کشورهای عقب‌مانده که این جنگ برای نخستین بار آنها را به‌طورقطع به‌سوی تمدن می‌کشاند، یعنی همه کشورهای خاور زمین یا کشورهای غیراروپایی، روسیه می‌توانست و می‌بایست خود ویژگی‌هایی از خود بروز دهد، که البته با مسیر عمومی تکامل جهانی مطابق است ولی انقلابش را از کلیه انقلاب‌های قبلی کشورهای اروپای باختری متمایز می‌گرداند و به‌تدریج که به کشورهای خاوری انتقال می‌باید برخی تازگی‌های جزئی پدید می‌آورد.

مثلاً استدلالی که آنها به‌هنگام تکامل سوسیال دموکراسی اروپای باختری ازبر کرده‌اند حاکی از آن‌که ما به‌حد سوسیالیسم رشد نیافته‌ایم، و چنان‌که برخی از آقایان "دانشمند" آنها بیان می‌کنند، زمینه‌های عینی اقتصادی برای سوسیالیسم در کشور ما وجود ندارد، بی‌نهایت قالبی است. و به‌ذهن احدی نمی‌رسد از خود بپرسد که: آیا خلقی که با وضعی انقلابی، نظیر آنچه که به‌هنگام نخستین جنگ

امپریالیستی پدید آمد روبرو شده بود نمی‌توانست تحت تأثیر وضع چاره‌ناپذیر خود، به مبارزه‌ای دست زند که لاًقل این شانس را تأمین نماید که وی شرایطی را، ولو چندان هم عادی نباشد برای رشد آتی تمدن خود فراهم سازد؟

"روسیه به آن اوج رشد نیروهای مولده که سوسیالیسم را ممکن می‌سازد، نرسیده است". همه‌ی قهرمانان انترناسیونال دوم، و از آن‌جمله البته سوخانف، این حکم را حقیقتاً ورد زبان خود ساخته‌اند. این حکم بلاتردید را آن‌ها هزار بار نشخوار می‌کنند و به‌نظرشان می‌رسد که برای قضاوت درباره انقلاب ما این حکمی است قطعی.

ولی وقتی خود ویژه‌گی اوضاع، روسیه را در جنگ جهانی امپریالیستی وارد ساخت، که کلیه کشورهای متنفذ اروپای باختری در آن شرکت داشتند، و تکامل وی را در آستان انقلاب‌های خاور زمین که آغاز می‌گردد و هم اکنون قسماً آغاز شده، در شرایطی قرار داد که ما می‌توانستیم همانا آن پیوندی را بین "جنگ دهقانی" و جنبش کارگری عملی نمائیم که آن را خود مارکس، نه یک مارکسیستی بالاتر از او، در سال ۱۸۵۶ به عنوان یک دورنما در مورد پروس مطرح کرد، چه می‌بایست کرد؟

وقتی یک اوضاع کاملاً چاره ناپذیر قوای کارگران و دهقانان را ده برابر می‌کرد و بدین وسیله فرصتی به ما می‌داد که الزامات اساسی تمدن را در مسیری متفاوت از کشورهای اروپای باختری به وجود آوریم چه می‌بایست کرد؟ آیا در نتیجه این امر مسیر عمومی تکامل تاریخ جهان تغییر یافته است؟ آیا در نتیجه‌ی این امر تناسب اساسی طبقات انسانی در هر کشوری، که به سیر عمومی تاریخ جهان کشیده می‌شود و شده است، تغییر نموده است؟

اگر برای ایجاد سوسیالیسم سطح معینی از فرهنگ لازم است (گرچه کسی نمی‌تواند بگوید این سطح معین "فرهنگ" کدام است، زیرا در کشورهای اروپای باختری این سطح متفاوت است) پس چرا ما نمی‌توانیم ابتدا از طریق انقلابی به الزامات اولیه آن سطح معین فرهنگ دست یابیم و سپس بر بنیاد حکومت کارگری و دهقانی و نظام شوروی حرکت کرده و بر دیگر ملت‌ها سبقت بگیریم؟

۱۶ ژانویه ۱۹۲۳

۱- با تغییرات مربوطه ه. ت.

۲

شما می‌گویید برای ایجاد سوسیالیسم تمدن لازم است. بسیار خوب، پس چرا ما نمی‌بایست ابتدا الزامات اولیه تمدن در کشور خود را با بیرون راندن ملاکین و سرمایه داران روسیه به وجود آوریم و سپس حرکت به‌جانب سوسیالیسم را آغاز نماییم؟

در کدام کتابی خوانده‌اید که چنین تغییر شکل عادی تاریخی امری است غیرمجاز و یا غیرممکن؟

به‌خاطر دارم که ناپلئون نوشته است: "On s'engage et puis ... on voit"

معنای آزاد آن چنین است: "ابتدا باید درگیر یک نبرد جدی شد و سپس دید که چه باید کرد". ما هم ابتدا در اکتبر ۱۹۱۷ درگیر یک نبرد جدی شدیم و سپس جزئیات تکامل (از نقطه‌نظر تاریخ جهانی بدون شک این جزئیات است)، نظیر صلح برست یا نپ و غیره را مشاهده کردیم. و اکنون دیگر تردیدی نیست که ما در نکات عمده پیروز شده‌ایم.

سوخانف‌های ما و به‌طریق‌اولی سوسیال دموکرات‌هایی که در سمت راست آنها ایستاده‌اند حتی در خواب هم نمی‌بینند که اصولاً انقلاب‌ها را جز بدین نحو نمی‌توان عملی کرد. خرده‌بورژواهای اروپایی ما حتی در خواب هم نمی‌بینند که انقلاب‌های آتی در کشورهای خاور، که نفوس آن به‌مراتب بیشتر است و تنوع شرایط اجتماعی آن به‌مراتب زیادتر است. مختصاتی بلاتردید بیش از انقلاب روس به آنها عرضه خواهند داشت.

حرفی نیست که درس‌نامه‌ای که به‌شیوه‌ی کائوتسکی نوشته شده برای زمان خود چیز بسیار مفیدی بوده است. ولی به‌هرجهت دیگر وقت آن است که از این فکر صرف‌نظر کنیم که گویا این درس‌نامه کلیه

شکل‌های تکامل تاریخ بعدی جهان را پیش‌بینی کرده است. کسانی را که چنین می‌اندیشند بجا است که صاف و ساده احمق اعلام داریم.

۱۷ ژانویه ۱۹۲۳

نخستین بار در تاریخ ۳۰ ماه مه سال ۱۹۲۳ در شماره ۱۸۷ روزنامه "پراو دا"

به امضای ن. لنین، به چاپ رسید.